

از مفاک عصر ظلمت درباب حرف‌های بیژن عبدالکریمی

شیرین کریمی



نقد گفت‌وگوی بیژن عبدالکریمی با پایگاه خبری تحلیلی ساعدنیوز با عنوان «زن، زندگی، آزادی شعاری است که با سنت تاریخی ما نسبتی ندارد»

بیژن عبدالکریمی، دانشیار پیشین فلسفه در دانشگاه آزاد اسلامی، در تاریخ اول دی‌ماه ۱۴۰۱ در گفت‌وگویی با «پایگاه خبری تحلیلی ساعدنیوز» با اظهاراتی درباره‌ی جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی»، درست در نقطه‌ی مقابل این جنبش موضع می‌گیرد و در کنار سرکوب‌گران آن می‌ایستد.

در این گفت‌وگو، عبدالکریمی می‌گوید: «با مدرنیته زنان به صحنه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی وارد شدند و همچنین با ظهور پسامدرن در واقع حضور زنان در عرصه‌های گوناگون پررنگ‌تر شده است و این یک مسئله‌ی جهانی و نه صرفاً مختص به ایران است.» چرا عبدالکریمی «حضور زنان در عرصه‌های عمومی» را «مسئله»ی جهان و ایران می‌داند؟ در واقع مسئله‌بودن، غیرعادی‌بودن، عجیب‌بودن، اشکال‌داشتن و بحران‌بودنی که به مسئله‌بودن می‌انجامد اصطلاحاتی است که زبان مردسالار به زنان و به موقعیتی که برای زنان در نظر گرفته شده تحمیل می‌کند. اگر بگوییم مسئله حضور زنان نیست، بلکه نگاه مردسالارانه‌ی متکلمانی همچون عبدالکریمی به زنان است در این صورت ممکن است اندکی بار سنگین مسئله‌بودن از روی دوش زنان برداشته شود و بتوانیم امیدوار باشیم که بالاخره روزی برسد که «فلسوفانی» مثل بیژن عبدالکریمی زنان یا حضور زنان را مسئله ندانند، بلکه دریابند که «مسئله» در واقع جهان‌بینی شخص خودشان است.

عبدالکریمی با اشاره به خاستگاه شعار «زن، زندگی، آزادی» می‌گوید این شعار «برای اولین بار توسط عبدالله اوجلان مطرح شد و با توجه به گرایشات مارکسیستی وی، به او و گروه‌های نظامی زیر نظر وی، اتهاماتی از جمله بهره‌برداری‌های جنسی از زنان و تبدیل زنان به بردگان جنسی وارد شده است ... گفته شده است عبدالله اوجلان و گروه‌های نظامی زیر نظر او ازدواج را کنار گذاشتند و زن را به یک برده‌ی جنسی تبدیل کردند و شعار وی، یعنی "زن، زندگی، آزادی" اکنون در زبان برخی از جوانان و کنشگران ما هم جاری شده است و به همین دلیل نمی‌توان گفت که این شعار یک

شعار اصیل است، اما در نقد سنت و در واکنش به جریان‌های سنت‌گرا سرداده شده است». عبدالکریمی استاد پیشین دانشگاه و مدعی فلسفه‌دانی است، شاگردانی دارد و گاه سخنرانی‌های مهیجی ارائه کرده است، بنابراین کم‌ترین انتظاری که می‌توان از وی داشت این است که دقیق‌تر حرف بزند و در نقد خود از عباراتی مثل «گفته شده است» استفاده نکند. کجا گفته شده است؟ با استناد به کدام داده‌های تاریخی چنین نسبت‌هایی را به عبدالله اوجالان می‌دهد؟ می‌توانیم مرتکب خطای شناختی شویم و فرض کنیم وقتی فردی مثل عبدالکریمی چنین ادعایی می‌کند پس «حتماً درست است». همچنین او این شعار را «اصیل» نمی‌داند و با توجه به توضیحاتش می‌توانیم بفهمیم که او «اصیل‌نبودن» را معادل با «ایران‌نبودن خاستگاه این شعار» می‌داند. می‌توانیم در تعریف «اصیل‌بودن» هم با او موافق نباشیم، اما لازم است کمی توضیح بدهیم که عبدالله اوجالان کیست و این شعار در چه زمینه‌ای سر داده شد و نسبتش با جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی» در ایران چیست.

عبدالکریمی درباره‌ی شعار «زن، زندگی، آزادی» دچار کژفهمی بدی است. طی سه ماه گذشته مقالات بسیاری در شرح، نقد، معرفی خاستگاه و چیستی پیام شعار «زن، زندگی، آزادی» نوشته و منتشر شده است. شعار «زن، زندگی، آزادی» از کجا آمد؟ امروز دیگر پاسخ این پرسش روشن است و بسیاری و از جمله [سوما نگهداری‌نیا](#) به آن پرسش پاسخ داده‌اند، از او نقل می‌کنم: «شعار "زن، ژیان، نازادی" نخستین بار در سال ۱۹۸۷ از سوی جنبش آزادی‌بخش زنان کردستان ترکیه سر داده شد. بعدها مادران شنبه که در نتیجه‌ی ناپدیدشدن قهری فرزندان‌شان در استانبول تحسن می‌کردند این شعار اعتراضی را تکرار کردند. خیلی زود این شعار به حلقه‌ی اتصال گروه‌های فمینیستی کرد و ترک در شهرهای ترکیه بدل شد، سال ۲۰۱۴ جنبش زنان روژئاوا در نبرد با داعش در کردستان سوریه این شعار را به نماد انقلاب فمینیستی زنان تبدیل کردند. سال ۲۰۱۸ در جریان نمایش فیلم "دختران خورشید" در جشنواره‌ی کن این شعار از سوی هنرمندان در سالن جشنواره سر داده شد. سال ۲۰۲۲ (۱۴۰۱ شمسی) پس از قتل ژینا (مهسا) امینی به دست گشت ارشاد این شعار از زبان زنان در مراسم خاکسپاری ژینا در سقز سر داده شد. پس از آن این شعار به سرعت شهرهای ایران را درنوردید و از زبان زنانی که در اعتراض به قتل مهسا امینی و حجاب اجباری

به خیابان آمده بودند سر داده شد. اکنون این شعار به نماد جنبش آزادی‌خواهی زنان و حلقه‌ی همبستگی آن‌ها در اعتراضات خیابانی و شبکه‌های اجتماعی تبدیل شده که به هر زبانی ترجمان زندگی آزاد برای تمام زنان جهان است.»

اما عبدالکریمی با اشاره به عبدالله اوجالان رهبر حزب کارگران کردستان (پ.ک.ک.) این شعار را «غیراصیل» می‌داند. در مقاله‌ای با عنوان درنگی بر شعار «زن، زندگی، آزادی» نوشته‌ی نازنین و یامین نسبت عبدالله اوجالان و آپوئیست‌ها (پیروان اوجالان) با این شعار به تفصیل بررسی شده است. «زن، ژیان، ژینگه» یکی از شعارهای پایه‌ای آپوئیست‌ها و احزاب خواهرش است. اوجالان در سیر مطالعاتش به این نتیجه رسید که «زن» هنوز به موضوع شناخت علمی تبدیل نشده و دلیلش سنگینی سایه‌ی پاتریارکالیسم (پدر-مردسالاری) و پوزیتیویسم بر علوم اجتماعی است. به علاوه، متقاعد شد که اقدامات تاکتونی فمینیسم، مارکسیسم و سایر آموزه‌ها، برای رهایی زن ناکارا بوده‌اند. از این رو خودش دست‌به‌کار شد و شروع به تدوین «علم ژنولوژی» (زن‌شناسی) کرد تا دریچه‌ی نوینی برای شناخت زن و جایگاه اجتماعی او بگشاید، و راه‌کار تازه‌ای برای «رهایی زن» بیابد.

اوجالان کارش را با تمرکز بر دوران نوسنگی آغاز کرد که گویا محل ظهور ایزدبانو و مادرتباری بود. او مدعی شد که پیوند «ژن، ژیان و ژینگه» یا «زن، زندگی و طبیعت» در منطقه‌ی هلال طلایی، در جوامع کمونی-یا جوامع طبیعی یا سوسیالیستی بدوی-بسته شد و در آینده نیز در همین منطقه، زن مقام ازدست‌رفته‌اش را بازخواهد یافت و «پیوند نیرومند زن با زندگی» و «آزادی» متحقق خواهد شد. به ادعای اوجالان هم‌ریشگی لغات «زن و زندگی» (ژن و ژیان)، و هم‌ذاتی طبیعی زن و طبیعت (ژینگه) -که از زاینده‌گی این دو نشأت می‌گیرد- به انقلاب بعدی خصیصه‌ای زنانه خواهد بخشید. این نظریه الهام‌بخش آپوئیست‌ها برای پردازش شعار «زن، زندگی، آزادی» شد. اما «علم» مورد ادعایی اوجالان (ژنولوژی) نه تنها بر یافته‌های دانشگاهی و تحقیقاتی استوار نیست بلکه از سوی هیچ متد علمی پذیرفته‌شده‌ای ارائه نشده و از طرف هیچ نهاد معتبر علمی تأیید نشده است. استنادات اوجالان عموماً بر اساطیر، روایات دینی،

متافیزیک و مقولات فلسفی استوار است؛ و به این دلیل، در بهترین حالت می‌تواند یک «رویکرد» یا پارادایم در نظر گرفته شود و نه علم.

در ادامه اندیشه‌های اوجالان درباره‌ی «زن» به شکل حیرت‌آوری شبیه سخنان بیژن عبدالکریمی درباره‌ی «زن» در این گفت‌وگو می‌شود! آن‌هم سخنانی که عبدالکریمی خیال می‌کند بر ضد این شعار و بنابراین بر ضد اندیشه‌های عبدالله اوجالان می‌گوید! شباهت به قدری است که گویی اندیشه‌های عبدالکریمی و اوجالان از یک خاستگاه برآمده یا بر یک سنت ایستاده‌اند! بنیان نظریه‌ی به اصطلاح زن‌شناسی اوجالان بر «اصالت ذات» متکی است؛ به این معنا که زن با سه صفتِ ذاتی «زایندگی»، «مادری» و «هوش عاطفی» برجسته می‌شود که نقطه‌ی پیوند زن با «طبیعت»، «خاک» و «مأم میهن» است؛ همین ویژگی‌هاست که به زن این امکان را می‌دهد تا به حقیقت و هوش کیهانی نزدیک‌تر شود و مرد و جامعه را به عدالت و انسانیت هدایت کند. باری، در دوره‌ی جدید حیات سیاسی اوجالان با دو تصویر از زن در اندیشه‌ی او روبرو می‌شویم: «یکی زن قوی، آزاد، دموکرات و رها که سدهای اسارت اجتماعی را گسسته و خود را از ذهنیتِ فرودستی رهانیده و به هیبت "ایزدبانو" درآمده، و دیگر زنِ ذلیل، توسری‌خور و دون‌شانِ امروزی که نه تنها سدّ راه مرد در نیل به "عشق‌های افلاطونی" است، بلکه اسباب تباهی مردان و انحطاط همگان است. چنین زنی نه تنها لایق عشق‌ورزیدن، دوست‌داشته‌شدن و همزیستی نیست، بلکه از اساس وجودش بی‌خود است!»

عبدالکریمی نیز در ادامه‌ی گفت‌وگویش سخنانی می‌گوید که علاوه بر این که مرا به یاد [مقاله‌ی آرش نراقی](#) درباره‌ی فمینیسم در ایران می‌اندازد، به شباهتش با اندیشه‌ی عبدالله اوجالان نیز بیشتر پی می‌برم. عبدالکریمی می‌گوید: «زن ایرانی با مهر، فداکاری، عشق و ایثار شناخته می‌شود و حال آن‌که تصویر زن در جنبش‌های جدید اجتماعی در سراسر جهان به یک زن هالیوودی تقلیل پیدا کرده است و عناصری مثل عشق، فداکاری، از خودگذشتگی، رنج‌کشیدن برای دیگری، ایثار و ارزش‌های متعالی انسانی را در آن نمی‌بینیم.» و اوجالان معتقد است: «زنان یا می‌بایست در حد قداست ایزدبانوان باشند یا هرگز وجود نداشته باشند.» پس تربیت ایزدبانوان به اساسی‌ترین دغدغه‌ی فلسفی اوجالان تبدیل می‌شود، چراکه ایزدبانوان هستند که به زندگی معنا و مفهوم می‌بخشند، نه زنانی که به قول اوجالان «اسیر در مدرنیته‌ی کاپیتالیستی برده‌ی زندگی

مصرفی مانده‌اند! از این رو یکی‌انگاری شعار «زن، زندگی، آزادی» که ایرانیان آن را از بستر مبارزات آزادیخواهانه‌ی کوردها و به طور خاص از زنان کورد گرفته، صادره به مطلوب و از آن خود کرده‌اند با اندیشه‌های عبدالله اوجالان بی‌معنا و عوام‌فریبانه است. شعارهای انقلابی بستر خود را می‌جویند و با خواسته‌های انقلابیون سازگار می‌شوند.

عبدالکریمی در ادامه تابناک‌ترین جمله‌اش در این گفت‌وگو را به زبان می‌آورد، گویی او شیوه‌ی «زن‌بودن» بعضی زنان را بهتر از سایر زنان می‌داند وقتی می‌گوید: «*پروین را زن‌تر از فروغ می‌دانم!*» همین‌جا تصور کنید من بگویم: «عبدالکریمی را مردتر از نراقی می‌دانم!» تردید نکنید که از نگاه برخی این حرف توهین به نراقی است! بگذریم. به نظر عبدالکریمی: «*زنان اسوه‌ی ما در تاریخ معاصر و پیش از آن همواره در اقلیت بوده و هستند و حتی بسیاری از آنها مانند پروین اعتصامی شاعری است که نسل‌های جدید وی را نمی‌پسندند با این توجیه که وی مردانه و نه زنانه سراییده است. نسل‌های جدید غالباً فروغ فرخزاد را به عنوان نماینده زن ایرانی می‌شناسند و معتقدند که وی نخستین شاعر زنی بود که زنانگی و احساسات زنانه‌اش را سراییده است. اما من پروین را زن‌تر از فروغ می‌دانم و حس زنانه را صرفاً در حس جنسی زنانه محدود نمی‌کنم و کماکان معتقدم که پروین زن‌ترین شاعر معاصر ماست و او مظهر زن ایرانی است و امر ایرانی در وی ظهور و تجلی دارد، هر چند که علیه بسیاری از چارچوب‌های سنتی نیز شورید و برخی از این چارچوب‌ها را نیز زیر پا گذاشت.*» تک‌تک گزاره‌های این پاراگراف «حرف مفت» است، درست به همان معنایی که هری فرانکفورت در کتابش «[در باب حرف مفت](#)» در نظر دارد. عبدالکریمی دو زن را با یکدیگر مقایسه می‌کند و یکی را «زن‌تر» از دیگری می‌داند، این ترفند حقیرانه‌ی سلطه‌گران است که هنگام مواجهه با فرودست‌شدگان با بد و خوب کردن آنان، با هدف حفظ سلطه‌ی خود به کار می‌گیرند. به‌علاوه عبدالکریمی آثار فروغ فرخزاد را به «بیان حس جنسی زنانه» تقلیل می‌دهد! «*وزش ظلمت را می‌شنوی؟*»

در ادامه عبدالکریمی می‌گوید: «*شعار "زن، زندگی، آزادی" شعاری است که پشتوانه‌ی حکمی و فلسفی ندارد و با سنت تاریخی ما هم نسبتی ندارد و خود را در شورش بر سنت آشکار می‌سازد. اما اگر اندیشه‌ای مستقل از سنت تاریخی خودش باشد*

بی‌ریشه است و نمی‌تواند اثرگذار باشد. البته این سخن من، نه از منظر یک "تئولوژیستین" (متکلم) و دفاع از نظام‌های الهیاتی سنتی بلکه صرفاً از منظر مواجهه‌های پدیدارشناسانه با تاریخ تفکر بشر باید فهم و تفسیر گردد، منظری که بعید می‌دانم بسیاری از افراد جامعه‌ی ما، به دلیل اسارت‌شان در چارچوب‌های اندیشه‌های ایدئولوژیک، قدرت هضم و فهم آن را داشته باشند. جمله‌ی آخر که گویی اتمام حجت مرد فیلسوف با «بسیاری از» ماست دیگر جایی برای بحث نمی‌گذارد، زیرا به قول او «بعید است قدرت هضم و فهم» چنین اظهارات ژرفی را داشته باشیم! ما نمی‌توانیم بفهمیم شعار «زن، زندگی، آزادی» که از زبان ده‌ها فیلسوف برجسته‌ی جهان در حمایت از خیزش معترضان ایران بیان شد، پشتوانه‌ی حکمی و فلسفی ندارد! اما نوم چامسکی، آنجلا دیویس، ژاک رانسیر، جودیت باتلر، آلن بدیو، اتین بالیبار، توماس پیکتی، یانیس واروفاکیس، اسلاوی ژیژک، آنتونیو نگری، جورجو آگامبن و همچنین شمار زیادی از چهره‌های دانشگاهی ایرانی در سرتاسر جهان از این جنبش پشتیبانی کرده‌اند، آیا تمام این متفکران از جنبشی حمایت کرده‌اند که پشتوانه‌ی حکمی و فلسفی ندارد؟ عبدالکریمی می‌گوید این شعار «با سنت تاریخی ما نسبتی ندارد و بی‌ریشه است» و معتقد است که این شعار «نمی‌تواند اثرگذار باشد»، باری، به دلیل «شدت وضوح اثرگذاری این شعار» در سرتاسر جهان و به‌ویژه بر بسیاری از ایرانیان در این‌باره بحث نمی‌کنم. اما در مورد نسبتش با تاریخ، دست‌کم در تاریخ ۴۳ ساله‌ی مبارزات زنان در جمهوری اسلامی، می‌توانم بگویم که این شعار همواره به طور تلویحی در مطالبات آزادیخواهان حضور داشته است. در واقع، بیان‌نشدن این سه واژه پشت سر هم، که هر کدام تفسیر و شأن خاص خود را دارد، به معنی غیاب آن‌ها در مطالبات مردم در طول تاریخ نیست. امروز معترضان زیادی در خیابان هستند و معترضان زیادتری در خانه‌ها، بخش زیادی از معترضانی که شهامت به‌خیابان‌رفتن دارند متولدان دهه‌های هفتاد و هشتاد خورشیدی هستند! این نوجوانان و جوانان با خواندن وردی جادویی و به صورت ناگهانی ظاهر نشده‌اند، آن‌ها فرزندان نسل‌های دهه‌ی پنجاه و شصت هستند، در خانه‌های نسل‌های دهه‌ی پنجاه و شصت پرورش یافته‌اند، نارضایتی و تظلم‌خواهی و شجاعت را زیر سقف خانه‌ی بزرگترهایشان آموخته‌اند، از کسانی که به شیوه‌ی خودشان در برابر خفقان و سرکوب مقاومت کرده‌اند، چیزهایی یادگرفته‌اند

اما راه خودشان را پیدا کرده‌اند. هیچ‌نسلی از سایر نسل‌ها جدا نیست، هیچ‌نسلی و شعارهای اعتراضی هیچ نسلی بی‌تاریخ و به قول عبدالکریمی «بی‌ریشه» نیست، همان‌طور که ما زنان ایران بر شانه‌های فروغ فرخزاد، پروین اعتصامی، مریم فیروز، صدیقه دولت‌آبادی، شهرنوش پارسی‌پور، سیمین دانشور، سیمین بهبهانی و بسیاری از زنان و همچنین مردان ایستاده‌ایم، فرزندان ما نیز بر شانه‌های ما خواهند ایستاد.

از طرفی نیز توهین به مخاطب است اگر تمام اظهارات ما «ایدئولوژیک» باشد و در عین حال مانند عبدالکریمی بگوییم «بعید می‌دانم بسیاری از افراد جامعه‌ی ما، به دلیل اسارت‌شان در چارچوب‌های اندیشه‌های ایدئولوژیک، قدرت هضم و فهم» اظهارات مرا داشته باشند!

عبدالکریمی پس از نفی بنیادین جنبش اعتراضی «زن، زندگی، آزادی» به تفسیر و در واقع تقلیل این جنبش روی می‌آورد و معتقد است «ما در تاریخ دچار دور باطلی شده‌ایم که هم‌اکنون نیز در حال تکرار است. این دور باطل حاصل این امر است که نیروهای اجتماعی ما بیشتر یک "نه بزرگ" به وضع موجود هستند و نه تفکر یا جنبشی ریشه‌دار که برخوردار از جوهری ایجابی باشند. آن‌ها سلب مطلق هستند بی‌آنکه وجوه ایجابی آن‌ها از سطح گمان به سطح معرفت، ارتقاء یافته باشد.» جنبشی که ایجابی‌ترین شعار ممکن، یعنی «زن، زندگی، آزادی» را سر می‌دهد سلب مطلق نیست. عبدالکریمی به جای «معترضان» یا «مردم» می‌گوید «نیروهای اجتماعی»، این اصطلاح در چنین زمینه‌ای نادقیق و بی‌معناست، چراکه بخشی از «نیروهای اجتماعی» در ایران هرگز یک «نه بزرگ» به وضع موجود نگفته‌اند. همچنین عبدالکریمی جنبش معترضان ایران را «عاری از تفکر» می‌داند، مصداقی نمی‌آورد، نمی‌دانم چطور ممکن است جنبشی که طی سه ماه سبب تولید صدها مقاله‌ی تحلیلی، ده‌ها سرود انقلابی، ده‌ها پرفورمنس اعتراضی خلاقانه و صدها حامی در میان روشنفکران و متفکران شده است «عاری از تفکر» باشد؟ به طور کلی عبدالکریمی در این گفت‌وگو گویی درباره‌ی امری حرف می‌زند که به قول هری فرانکفورت آگاهی چندانی از آن ندارد و تصور می‌کند «مسئولیت شهروند در یک نظام مردم‌سالار این است که درباره‌ی هر چیزی، یا دست‌کم هر چیزی که به اداره‌ی امور کشور ربط دارد، عقیده‌ای داشته باشد»!

اما «زن، زندگی، آزادی» فقط یک شعار نیست، از شهریورماه ۱۴۰۱ «زن، زندگی، آزادی» به زبان مشترک تمام آزادیخواهان جهان و به نوعی سبک زندگی تبدیل شده است، این شعار به زبان‌های فارسی، کوردی، انگلیسی، عربی، آلمانی و فرانسوی سر داده می‌شود و نمی‌توان آن را به حزب، شخص، منطقه یا اندیشه‌ای خاص قلیل داد و نفی کرد.

اما نقدهایم به حرف‌های عبدالکریمی را با پرسشی از اهالی فلسفه به پایان می‌برم، چراکه پیش‌تر نیز آرش نراقی درباره‌ی مبارزات زنان ایرانی اظهاراتی از این دست منتشر کرده بود. چطور ممکن است امروز با چنین نگرش‌هایی به «زن»، فلسفه در ایران از اساس «فلسفه» باشد؟ تا جایی که خواننده‌ام چنین نگاه‌های واپس‌گرایانه‌ای در دانش امروز فلسفه در جهان جایگاهی ندارد، در متون فلسفی امروز نمونه‌ی جمله‌هایی که از زبان عبدالکریمی، نراقی و دیگران بیان می‌شود بیشتر به نقل از برخی افراد از مفاک عصر ظلمت و به‌منظور نقد و بازخوانی و تصحیح آن جملات بیان می‌شود، نه به‌مثابه‌ی بحث فلسفی و اظهار نظر درباره‌ی وضعیت زنان در دنیای امروز!